

بد زاده نشده‌اند بلکه در تسلسل رویدادها بدی را انتخاب می‌کنند و یا از طریق خاطره کهنی که در موقعیتی حق آنان را خورده‌اند از شخصیت‌های مظلوم اصلی در قصه کینه به دل می‌گیرند. حال تکلیف مخاطب چیست؟ مخاطبی که بیشتر با شخصیت‌هایی که حال تمدا یا به واسطه امداد‌های نرسیده غیبی بیشتر به آن‌ها ظلم می‌شود سمیات می‌شود. این در حالی است که در آثار اخیر او چون «مانکن» و «ملکه گدایان» شخصیت‌های منفی همان اندازه بواسطه کلمه مافیا عقبه خود را مستتر ساخته‌اند که شخصیت‌های مثبت و مظلوم از همه جایی خبر از زیست و عقبه خود تهی گشته‌اند تا به نوعی بیشترین سهم از تم یک اثر سریالی را ببرند؛ آن‌هم صرفاً با نگاه فرامتنی-انسانی جهش یافته در اذهان عمومی تا به نوعی همگان بیشتر مجذوب آخر مجموعه شوند که باز یگر با نقش آفرینی‌های سطحی و آگروتیک خود حق خود را از غاصب می‌گیرد. در اصل روایت‌ها، شخصیت‌ها و پیرنگ داستانی منسجمی که روزی «حسین سهیلی زاده» آن را از آن خود کرده بود محو و دلیل راهی گشته‌اند که به صورت رندانه در ارتفاعات پست پایه آثاری که به طرز بی‌رویه‌ای یکی پس از دیگری بدون ذره‌ای حس فرمیک و هنری از این کارگردان روانه بازار می‌شوند در سراسر شبی نابودی قرار گرفته است.

«حسین سهیلی زاده» به آن تن داده است و دیگر نمیتوان حتی از آثار ثانویه او نیز دفاع کرد با یک پوشش نوین و چشم‌نواز از نماهای هلی شات و آسمانی بر فراز ترکیه، قاب‌های آتلیه‌ای و آدمک‌هایی که مثلاً بایستی نام آنان را شخصیت‌هایی دینامیک و پیشرو بگذاریم، به واسطه کارگردانی که اسیر مد و لاکچری‌ها شده است تا سمیات شدن با همان مخاطبان عام خود؛ وارد ساخت پروژه‌های جدید میشود و در کوشش است که بتواند همان نظام روایی مجموعه قابل قبول و قابل تحمل «آوای باران» را بر روی این فونداسیون از غلط بنا شده، امروزی شده‌اش را پیاده‌سازی کند. در حالیکه نمیداند که این پایه از ابتدا نادرست بنا شده است.

زیرا اگر کلیت آثار «حسین سهیلی زاده» را بررسی کنیم متوجه برخی شناسه‌های روایی و شاخصه‌های سبکی از مجموعه آثار او - که بیشتر در تلاش برای رسیدن به پایه‌ای بینابینی از تراژدی و ملودرام است - میشویم که معمولاً گستره وسیعی از شخصیت‌ها به واسطه عاملین اخلاخل فکری و اوضاع زیستی شان در گیر توطئه و دسیسه‌های یک سری اشخاص محدود، با نیت‌هایی مغرضانه و شخصی می‌شوند که معمولاً هم از دل همان خانواده سر بیرون آورده‌اند و هم به صورت صفر و صدی پلید و



مخاطبی که بیشتر با شخصیت‌هایی که حال تمدا یا به واسطه امداد‌های نرسیده غیبی بیشتر به آن‌ها ظلم می‌شود سمیات می‌شود. این در حالی است که در آثار اخیر او چون «مانکن» و «ملکه گدایان» شخصیت‌های منفی همان اندازه بواسطه کلمه مافیا عقبه خود را مستتر ساخته‌اند که شخصیت‌های مثبت و مظلوم از همه جایی خبر از زیست و عقبه خود تهی گشته‌اند تا به نوعی بیشترین سهم از تم یک اثر سریالی را ببرند

حداقل برآمده از زیست یک شهروند درجه دوم و یا سوم پایتخت‌نشین با مصائب و مشکلاتی دست و پنجه نرم میکرد که حتی المقدور مطمئن بود که کارگردان این نوع سریال‌ها، زبان و دلش یکی است، با او یکرنگ است و گویی از زبان همان مخاطبی سخن گفته و راهکار می‌دهد که دقیقاً در همان منجلاب‌ها بل چند درجه بدتر و در غلو بیشتر غرق شده و با او هم‌پیمانه است. حال نمیدانست روزی میرسد که «حسین سهیلی زاده» ای که روزی با آثارش میتوانست حداقل اندکی از ساعات زیست روز مره همان مخاطب را تسکین داده و جبرانی مابه ازای اتلاف کند به جای اینکه پشت انسان محتاج سرمایه باشد پشت سرمایه قرار گرفته است، آنچنانکه دیگر دغدغه‌اش مردم نیست؛ چشمانش هالیوودی و غیربومی به قصه‌ها نگاه میکند و همچنان داعیه رندانه همان تم‌هایی را دارد که جز از طریقت اسبق خود یعنی نفی پاندازی، سرمایه برای انسان و انسان برای یک منش والا، دیگر نمیتواند حتی در صدی به مقلات نزدیک شود و همدلی بیافریند.

غیب است که از منظر شخصیت پردازی، کارگردانی که دائماً رویدادهای ریز و درشت را حول محور ارکان و اعضای خانواده میگرداند و آنان را به صورت پازلی بهم قربانی حسی میداد و راهکار مسالمت‌آمیز دو طرف را به واسطه عبور از اضداد ریشه‌ای سنت و مدرنتیه متصور میشد، حال از تمام ساحت‌هایی که زمانی برایش مقدس و همیشه کارساز بوده است چنان فاصله گرفته است که بیشتر در صدد حفظ ماکت و مانکن‌هایی از آن ارزش‌هاست تا بیشتر از گذشته به مضامین یک بار کاشت و برداشته خود چنگ زند در حالیکه متوجه این اصل نیست که بایستی از قبل کاشت و برداشت مردمی و هنری اثر پیشین خود، خواهان چیزی فراتر از دست‌نیافتنی‌هایش در ازای یک مطالبه‌گری آزاد بود. چراکه تنها مسیر پیشرفت و موفقیت آن هم در یک سیستم روایی سانتی‌مانتالیسم که «حسین سهیلی زاده» خود را به نوبه خود در آن تثبیت کرده است؛ پایه‌ریزی ملزومات متقن حسی برآمده از حداقل تکنیک و تفنن است که اول از همه بتواند همان مخاطب عامی را که با پراتیک درست انسانی-خانوادگی آثار وی خو گرفته بودند در یابد، ارضا کند و با آنان یک گام رو به جلو بردارد؛ نه که آنان را مجاب بر دیدن سیستم مرده و ماکت‌گونه ای از خانواده بکند که در کاخ‌ها، عمارت‌ها و مکان‌های لوکس و یا در خرابه‌ها و مکان‌های مترو که لاف جوانمردی، تقوا و عزت نفس می‌زنند و زمانی آنان را از خود وی اذیت‌تر و انسانی‌تر مشاهده کرده‌اند. مگر میشود کسی از آثار خوب خود چنان باز آفرینی کند که در نفی همان حرکت ماقبل خود بوده است. این امر اگر سرفت و شکستی مذبحانه نیست، چیست؟ حال از دل همان معاوضه‌ای که زمان زیادی

